

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکال سوم :

آخرین مطلبي که مرحوم نائینی در این بحث مطرح فرمودند به عنوان اشکال سوم این است که اگر کسی بگوید که شما ترتب را از نظر خطاب و از نظر عقاب تصحیح فرمودید، توجه دو خطاب به نحو ترتبی، می فرمایید که صحیح است و همچنین تعدد عقاب را پذیرفتید. اما همه این ها از نظر ثبوت و از نظر امکان است و دلیلی بر اینکه ما دو خطاب به نحو ترتبی در شریعت داشته باشیم، شما برای مقام اثبات دلیلی نیاوردید. بالخصوص در این بحث ضدان که مثل ازاله و صلاة که دو ضد هستند، ما در مقام اثبات دلیلی نداریم که امر به صلاة که عنوان مهم را دارد مشروط به عصیان امر به اهم است.

مرحوم نائینی در جواب می فرمایند که ما از انضمام سه مطلب به یکدیگر به همین نتیجه می رسیم که امر به صلاة مشروط به عصیان امر به ازاله است. آن سه مطلب این است. مطلب اول خود آن دلیلی که دلالت بر وجوب ازاله و دلالت بر وجوب صلاة دارد، من حیث انفسهما؛ با قطع نظر از اینکه بین اینها الان در مقام امتثال تراحم وجود دارد، خود این دو تا دلیل هر کدام ازاله و ازل النجاسة، می گوید باید ازاله کنیم، صلّ می گوید که باید نماز را بخوانی، پس خود دو تا خطاب مفروض بحث ما است. حالا با قطع نظر از اینکه بین اینها تراحم وجود دارد.

مطلب دوم این است که تکلیف به ما لا یتطاق محال است. و فرض این است که مکلف الان قدرت بر امتثال هر دو را در زمان واحد ندارد. نمی تواند در زمان واحد هم ازاله بکند و هم صلاة را انجام بدهد. این هم مطلب دوم که تکلیف به ما لا یتطاق محال است.

آن وقت مطلب سوم این است که اگر یکی از این دو تا اهم باشد و دیگری مهم، ترجیح مهم بر اهم قبیح است، در آنجایی که یکی ملاکش اهم از دیگری هست، ترجیح مهم بر اهم قبیح است. خوب برای اینکه ما از يك طرف می گوییم که دو تا دلیل داریم، از يك طرف می گوییم امتثال هر دو را قدرت نداریم، از يك طرف می گوییم قبیح است، ترجیح مرجوح بر راجح، ترجیح مهم بر اهم، قبیح است.

این سه تا را اگر انضمام به یکدیگر بینشان باشد، نتیجه این می شود، برای اینکه این دو تا خطاب حفظ بشود چون ما نمی توانیم بگوییم خوب حالایی که تکلیف به ما لا یتطاق می شود، حالایی که مکلف قدرت بر امتثال هر دو ندارد، اصل تکلیف از بین برود.

بگوییم یا ازل النجاسة را به طور کلی بگذاریم کنار یا صلّ را به طور کلی بگذاریم کنار. آنچه که از بین می رود اطلاق یکی از این دوتا است. به عبارت اخري طبق مطلب اول هر دو خطاب فعلیتشان و اطلاقشان به قوت خودش باقی است.

طبق مطلب دوم حالا که قدرت بر امتثال هر دو ندارد، طبق قاعده «الضرورات تتقدر بقدرها» باید بیایم اینجا بگوییم که لازم نیست اطلاق هر دو را از بین ببریم ما. لازم نیست فعلیت هر دو را ما از بین ببریم. هر دو تکلیف به فعلیت خودش باقی است،

این يك، باید یکی از این اطلاق ها را از بین ببریم این هم دو. خوب حالا کدام را از بین ببریم، آنکه مرجوح است، آن که عنوان مهم را دارد و مرجوح است، اطلاق او را از بین می بریم اما دلیل راجح اطلاقش به قوت خودش باقی است و هذا معني الترتب. ترتب یعنی دو تا دلیل و دو تا امر و دو تا خطاب که هر دو فعلیت دارند، اما احد الخطابین مشروط است به ترك متعلق خطاب دیگر و مشروط است به عصیان خطاب دیگر.

ما این نتیجه را از انضمام این سه مطلب پیدا می کنیم. لذا با این بیان، مرحوم نائینی جواب از این مطلب سوم را هم می دهند. و در نتیجه مرحوم نائینی مجموعاً هم ترتب را از نظر ثبوت تصویر کردند که استحاله ای لازم نمی آید و اینکه مرحوم آخوند فرمود در ترتب طلب جمع بین ضدین است، ایشان فرمود چنین چیزی لازم نمی آید و هم علاوه بر امکان در مقام اثبات فرمودند این سه مطلب را به یکدیگر ضمیمه کنیم، ثابت می شود. خوب این مطالب را به دنبال این مقدمه پنجم مرحوم نائینی فرمودند.

ما در مقدمات دیگر اشکالاتی را حالا یا از کلمات بزرگان یا از خودمان اشکالاتی را بر مرحوم نائینی ذکر کردیم يك بحث در اینجا این است که آیا این مقدمه پنجم مرحوم نائینی دارای اشکال هست یا دارای اشکال نیست. در مقدمه پنجم، نائینی محل کلام در باب ترتب را برای ما روشن کردند. محل کلام در باب ترتب، طلب جمع بین ضدین نیست. بلکه فرمودند: چیزی نقیض این مطلب است. کلام در باب ترتب آنجایی است که احد الخطابین، (عمده مطلب نائینی در این مطلب پنجم این بود) احد الخطابین رافع موضوع خطاب دیگر هست، اما به سبب چي؟ امثال، نه به سبب خود خطاب. خود خطاب رافع موضوع خطاب دیگر نیست، آنچه که رافعیّت دارد عبارت از امثال است. و فرمودند: این محل کلام در باب ترتب است.

اشکالات محقق اصفهانی: مرحوم محقق اصفهانی در این کتاب نهاییه الدرایه دو اشکال در این مقدمه ی خامسه بر مرحوم نائینی دارند، که البته اگر به نهاییه الدرایه مراجعه کنید این مقدمه خامسه ای که ما گفتیم، آنجا به عنوان مقدمه رابعه عنوان فرموده (در ج2، نهاییه الدرایه ص239)؛

اشکال اول ایشان که اشکال مهمی هم نیست و جوابش هم از کلمات خود نائینی در می آید، این است که مرحوم اصفهانی می فرماید: شما آمدید گفتید طلب الجمع در جایی که هر دو دلیل اطلاق دارند لازم می آید. یادتان هست آنجایی که نائینی جمع را معنا کرد، طلب الجمع را هم تصویر کرد، فرمود: طلب الجمع آنجایی لازم می آید که یا هر کدام مقید به وجود دیگری باشد یا یکی مقید به وجود دیگری بشود یا هر دو دلیل اطلاق داشته باشند.

مرحوم اصفهانی می فرماید: اطلاق در صورتی مستلزم طلب الجمع است که ما اطلاق را به جمع القیود معنا کنیم. یعنی چي؟ حالا این اصطلاح را اصلاً درست معنا کنیم ما برای شما، ولو اینکه اصل بحثش در بحث مطلق و مقید ذکر می شود.

آنجا می گویند وقتی شما می گوید رقبه، این اطلاق دارد. آیا اطلاق یعنی جمع القیود؟ قیود مثل ایمان، مثل عرض می شود مثلاً ایرانی بودن و غیر ذلك. وقتی می گوئیم رقبه این اطلاق دارد، یعنی رقبه ای که مؤمنه باشد، رقبه ای که غیر مؤمنه باشد، رقبه ای که ایرانی باشد و رقبه ای که غیر ایرانی، یعنی این رقبه همه اینها را شامل می شود می شود جمع القیود.

مبنای دوم این است که اطلاق عبارت از رفض القیود، به تعبیر دیگر یعنی رقبه لا علی تقدیر، لا علی قید وقتی می گوئیم رقبه اطلاق دارد، یعنی اصلاً نظری ندارد به مؤمنه یا غیر مؤمنه بودن نه اینکه آنها را جمع بکند، رفض می کند قیود را.

مرحوم اصفهانی فرموده اینکه شما فرمودید: اطلاق مستلزم طلب الجمع است، این در صورتی است که ما اطلاق را جمع القیود بدانیم در حالیکه ما اطلاق را رفض القیود می دانیم.

نظر استاد محترم:

خوب این اشکال اشکال واردي نیست برای اینکه مرحوم نائینی در این مقدمه خامسه نفرمودند که اطلاق مستلزم طلب الجمع

است. فرمودند: اطلاق منتهی می شود به واقع جمع (که این را دیروز توضیح دادیم) یک وقت مولا می آید طلب می کند جمع بین صوم و صلاه را، طلب کرده این می شود طلب الجمع. یک وقت مولا می گوید صل و می گوید صوم، این دو تا منتهی می شود به واقع جمع در عالم خارج. لذا اصلاً نائینی هیچ وقت نفرموده که این مستلزم طلب الجمع است، بلکه واقع جمع است و واقع جمع روی قول رفض القيود هم تحقق پیدا می کند.

اشکال دوم: اشکال مهمتر این اشکال دومی است که مرحوم اصفهانی فرموده. منتهی اینجا عبارت یک عبارتی است که یک مقداری به ذهن می آید که اضطراب در آن باشد. (من عبارت را می خوانم در آن خوب دقت بفرمایید).

مرحوم اصفهانی در اشکال دوم فرموده: «و اما التقييد بوقوعهما علي صفت المطلوبيه لو فرض وقوعهما محالا» می فرماید: شما آمدید گفتید که تزامم در صورتی است که اگر بر فرض محال مهم و اهم واقع بشود در زمان واحد بر خارج، اینجا هر دو بر وصف مطلوبیت باشد و نائینی آمد فرمود: نه اگر فرض کنید اهم و مهم و لو فرض محال در زمان واحد در عالم خارج با هم جمع بشوند، نائینی دیروز چی گفت؟ اگر هر دو جمع بشوند، فرمود فقط اهم مطلوبیت دارد، اما مهم مطلوبیت ندارد یعنی آمد هر دو را که با هم متصل به مطلوبیت بشود نفی کرد.

اصفهانی می فرماید «و اما التقييد بوقوعهما علي صفت المطلوبيه و مثله يعني وقوعهما علي صفت المطلوبيه غير متحقق في الامرين المترتبين»، اینکه هر دو به وصف مطلوبیت باشد در دو تا امر ترتبی محقق نیست. می فرماید: «فغير صحيح»؛ این که آمید یک همچین قیدی زدید ما قبول نداریم، چرا؟ «فان المهم يقع في فرض ترك الاهم علي صفت المطلوبيه»؛ خود مهم در فرضی که مکلف اهم را ترك کرده و عصیان کرده، مهم متصف به مطلوبیت می شود. چرا؟ لفعلیت امره، چون امر مهم الان فعلیت دارد، فعلیتش این بود که شرط، که عبارت از عصیان باشد آن عصیان هست، عصیان اهم الان هست، شرط که محقق شد این مهم فعلیت پیدا می کند.

خوب «فان المهم يقع في فرض ترك الاهم علي صفت المطلوبيه لفعليه امره، و الاهم لا يقع علي صفة المطلوبيه اما اهم بر صفة» مطلوبیت واقع نمی شود به نحو سالبه بانتفاع الموضوع، به نحو سالبه به انتفاع موضوع و «مثله لا يكشف عن عدم وقوعه علي صفت المطلوبيه»، یعنی مثل سالبه به انتفاع موضوع کشف نمی کند که اصلاً اگر بر فرض محال این واقع بشود بگویم این بر وصف مطلوبیت واقع نمی شود.

#### نظر استاد محترم

من به نظرم می رسد عبارت مرحوم اصفهانی در اینجا یک مقدار جای اهم و مهم تغییر کرده. ببینید نائینی چی فرمود در بحث دیروز؟ نائینی فرمود: در فرضی که اهم واقع می شود در این فرض اگر مهم واقع بشود کان لغوا، اگر مهم را بر فرض محال در همین فرضی که اهم واقع شده مهم را ایجاد کرد، کان تشریعا محرما. چون مطلوب مولا نیست.

پس نائینی در فرض وقوع اهم می فرماید: وقوع مهم لغو است. آنوقت مرحوم اصفهانی عبارت را اینطور فرموده حالا اگر ما یک مقدار جای اهم و مهم را عوض کنیم حالا من توضیحش را عرض بکنم اگر عوض کنیم اشکال مرحوم اصفهانی این می شود مرحوم اصفهانی می فرماید: در اینجا که در فرض وقوع اهم خوب امر به اهم فعلیت دارد وقتی فعلیت داشت این اهم مطلوبیت دارد، اینی که مهم اگر واقع شود مطلوبیت ندارد این از باب سالبه به انتفاع موضوع است.

باید سالبه به انتفاع موضوع را ببریم روی وقوع مهم نه اهم، چرا؟ برای اینکه ما فرض کردیم طبق کلام شما نائینی، فرض کردیم مهم در موضوعش چی وجود دارد؟ در موضوع مهم چی شد؟ عصیان اهم است. در موضوع مهم عصیان و ترك اهم است، پس در جایی که اهم موجود شد، در آنجا فرض موضوعی برای مهم نیست.

در آن فرض اگر می گویم مهم مطلوبیت ندارد، از باب سالبه به انتفاع موضوع است. و اصفهانی می فرماید سالبه به انتفاع

موضوع فایده ای ندارد. آنچه که برای ما فایده دارد این است که با وجود موضوعش، اگر واقع شد، اگر اثبات کردیم مطلوبیت ندارد، ترتب درست می شود.

بگوییم وقتی که اهم موجود شد در فرض وجود اهم اگر بر فرض محال مهم موجود شد با وجود موضوعش، باز می گوییم مطلوبیت ندارد؛ اما اگر از باب سالبه به انتفاع موضوع شد، ایشان می فرماید سالبه‌ی به انتفاع موضوع کشف از این نمی کند که این به صورت مطلق مطلوبیت نداشته باشد (این چیزی است که ما از عبارت می فهمیم).

حالا باز دوباره عبارت را دقت کنید، «فان المهم يقع في فرض ترك الاهم علي صفة المطلوبيه لفعليه امره»، حالا اگر اینطور بود، «فان الاهم يقع في فرض ترك المهم علي صفة المطلوبيه لفعليه امره». بعد دنباله اش چي دارد ؟ «و الاهم لا يقع علي صفت المطلوبيه به نحو سالبه بانتفاء الموضوع»

به جای این اهم باید چي باشد؟ مهم باید باشد؟ «و المهم لا يقع علي صفة الموضوع» چرا؟ چون سالبه به انتفاء موضوع است. چون موضوع مهم ترك اهم است، عصیان اهم است. اما الان فرض این است که شما اهم را چه کردید؟ آوردید. خوب وقتی اهم را آوردید دیگر مهم موضوعی برایش باقی نمی ماند. «و المهم لا يقع علي صفة المطلوبيه به نحو سالبه به انتفاء موضوع و مثله یعنی مثل سالبه به انتفاع موضوع لا یکشف عن عدم وقوعه علي صفت المطلوبيه لو فرض وقوعه محالا»؛

اگر بر فرض محال فرض وقوعش بشود کشف از عدم صفت مطلوبیت نمی کند. به نظر ما می رسد عبارت يك مقدار اضطراب دارد و باید جای اهم و مهم را يك مقداری تغییر داد.

#### جمع بندي:

حالا بحث این است که مرحوم اصفهانی چي می خواهد در اینجا بگوید، مرحوم نائینی عمده حرفش در این مقدمه خامسه (کما اینکه ظاهراً در مقدمه دوم یا سوم هم يك چنین اشاره ای را داشت)، این است که در باب ترتب دو تا خطاب نسبت طلبیه شان محفوظ است. اما بین نسبت طلبی در خطاب مهم و نسبت فاعلی در خطاب اهم، تنافی وجود دارد.

و این تنافی سبب می شود، همان قضیه منفصله درست بشود، قضیه منفصله این است که می فرماید ما وقتی این دو تا خطاب را داشته باشیم کنار هم بگذاریم اینطور می شود: «اما ان تفعل الاهم اما ان تكون فاعلا للاهم و اما ان يكون المهم واجبا عليه» که وجوب مهم متفرع بر عصیان و بر ترك اهم است.

آنوقت نتیجه این منفصله مانعة الجمع این است که اگر بر فرض محال مکلف بتواند این دو تا را در عالم خارج در زمان واحد بیاورد، می فرماید: دومی که عبارت از مهم است، می شود لغو و می شود تشریع!.

حالا مرحوم اصفهانی می خواهند در اینجا بفرمایند شما دلیلی نیاوردید بر اینکه اگر دومی را آورد در کنار اولی اگر مهم را با اهم آورد به چه دلیل می گوید این لا یقعہ علي صفة المطلوبيه؟ دلیلی نیاوردید شما بر این معنا بله دومی وصف مطلوبیت، ندارد در فرض سالبه به انتفاء موضوع؛ اما حالا اگر فرض کردیم وقوعش را به نحو فرض محال این دیگر کشف از این نمی کند که در فرضی که واقع هم شد بگوییم این باز مطلوبیت ندارد.

#### اشکال استاد محترم:

حالا ما از همین جا به اشکال خودمان در بر مرحوم نائینی در این مقدمه می خواهیم برسیم (حالا آیا مرحوم اصفهانی همینی که الان ما برداشت کردیم مقصود ایشان است یا چیز دیگری مقصود ایشان است، این باید در عبارت دقت بشود، خودتان هم دقت کنید.

ما به مرحوم نائینی عرض می‌کنیم که شما اگر بتوانید اثبات کنید که اگر هر دو عمل را در زمان واحد با هم آورد و لو بر فرض محال بتوانیم اثبات کنیم که یکیش بر وصف مطلوبیت است، دیگری را اگر بر وصف مطلوبیت بیاورد کان مشرعا و حراما.

اما این را اثبات نکردید شما، شما نهایتا آمدید يك خطابي را مترتب کردید بر عصیان دیگری. اصلا(حالا با همه این بحثها که از مرحوم نائینی ما عرض کردیم شاید ظاهرا پانزده، شانزده جلسه ما داریم این مقدمه نائینی را بیان می‌کنیم با اشکالاتش). دعوا از اینجا شروع شده که دو تا خطاب است یکی: ازل النجاسه یکی: صل، مکلف قدرت بر امتثال هر دو را ندارد حالا شما آمدید خطاب ترتیبی درست می‌کنید، حالا اگر ما فرض کنیم هر دو با هم واقع بشود ولو فرض محال، شما دلیلی نیاوردید که اثبات کنید که نمی‌توانید به بحث مطلوبیت واقع کنید این را. بنابراین مرحوم نائینی بر این معنا استدلالی نتوانستند بیاورند.

شما امشب عبارت مرحوم اصفهانی را ببینید، ببینید آیا خودتان چیز دیگری برداشت می‌کنید از عبارت اصفهانی آیا این اضطراب و این سهو القلمی که به نظر ما در عبارت ایشان واقع شده که من ندیدم جایی کسی هم گفته باشد این را این آیا درست است یا نه؟